

انواع آداب و رسوم در دیوان شمس و تحلیل انگیزه‌های آن

دکتر رضا روحانی
دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کاشان
بتول فلاح *

چکیده

نویسندگان مقاله در ابتدا ضمن تعریف آداب و رسوم، اشاراتی دارند به دلایل و انگیزه‌های عرفانی و هنری مولوی از پرداختن بدان؛ سپس، آداب و رسوم بازتاب یافته در دیوان را در چهار دسته اصلی، یعنی آداب و رسوم مذهبی، صوفیه، درباری و دیوانی و اجتماعی تقسیم بندی کرده‌اند؛ در این میان از آداب و رسوم اجتماعی دیوان شمس، با عرضه شواهد مناسب، طبقه‌بندی و معرفی مفصلتری صورت گرفته است.

کلیدواژه‌ها: جلال‌الدین مولوی، دیوان شمس، آداب و رسوم و ادبیات، دلایل و انگیزه‌های بیان آداب و رسوم.

مقدمه

آداب و رسوم هر جامعه از عناصر مهم فرهنگی و اجتماعی آن جامعه است که برای آنها تعاریف متعددی عرضه شده است که تنها به چند مورد بسنده می‌شود و همه به یک اصل نظر دارند:

۱. رفتاری که در خانواده، قبیله و جامعه از زمانهای گذشته به ارث مانده و برای آن رفتار دلیل منطقی یا دستور صریح یا قانون مدونی وجود ندارد (روح‌الامینی، ۱۳۷۷: ص ۱۰۳).

۲. ولتر معتقد است: «آداب و رسوم، مفهوم عامی است که از درون آن مفهوم علمی فرهنگ پدیدار گشته است» (فرانک رابرت وای ولو، ۱۳۷۸: ص ۱۰۳).

۳. «آداب و رسوم فرهنگی شامل تمام رسوم متداول زندگی اعم از جزئیترین و جدیدترین رسم است» (قرائی مقدم، ۱۳۸۲).

به طور کلی می‌توان تمام شیوه‌های رفتاری عادی افراد هر جامعه را آداب و رسوم نامید.

آثار ادبی جامعه از جمله منابعی است که می‌توان از طریق آن بسیاری از رویدادهای اجتماعی و فرهنگی ادوار متفاوت آن ملت را یافت. این آثار که از گذشته به یادگار مانده دربردارنده عناصر فرهنگی و از جمله آداب و رسوم متفاوت در هر دوره از ادوار تاریخ است که در کنار موضوع اصلی اثر نمود دارد؛ یعنی نویسنده غالباً بدون عمد و به طور غیرمستقیم به بسیاری از این آداب و عادات اشاره می‌کند. شاعر علاوه بر قریحه منحصر به فرد خویش تحت تأثیر محیط است و آن طور می‌اندیشد که اقتضای محیط و زمانه اوست.

این بحث در نظر دارد آداب و رسوم بازتاب یافته در دیوان شمس را معرفی کند و باز نماید که آیا مولوی نیز صرفاً به این دلیل که خواه ناخواه تحت تأثیر محیط و جامعه خویش است، بازتاب‌دهنده آداب و رسوم زمان خود است یا از اشاره کردن به آداب و رسوم در متن آثار خویش و از جمله غزلیات، غایتی (تعلیمی، عرفانی، اخلاقی و ...) را دنبال می‌کند؛ به عبارتی آیا کاربرد آداب و رسوم در غزلیات آگاهانه است یا ناخودآگاه؟

درباره موضوع این مقاله تاکنون کار مستقلی انجام نشده است؛ هرچند به صورت

موردی و پراکنده در برخی آثار مثل گزیده‌هایی که از غزلیات شمس تدوین و شرح شده و آثاری که در خصوص مولانا و غزلیات و حتی مثنوی بحث کرده‌اند^۱ نمونه‌هایی از آداب و رسوم بیان شده است. در کتاب حکمت عامیانه در کلام مولانا که به بررسی عناصر فرهنگ عامه چون زبان، اعتقادات، آداب و رسوم، طب عامیانه و غیره پرداخته به برخی آداب و رسوم عامیانه اشاره شده و نیز مقاله مینو فتوره چی با نام بازتاب باورهای مردم در غزلیات شمس^۲، که البته تنها به برخی از باورهای عامه مردم به عنوان یکی از جنبه‌های فرهنگ مردم مانند باور آنها درباره موجودات خیالی، حیوانات و غیره آن هم صرفاً به صورت گزارشی و توصیفی پرداخته و مقاله فرهنگ عامه و باورها در آثار مولوی از محمد جعفر قنوتی که به طور مختصر به قصه‌های مثنوی و تعامل آن با ادبیات شفاهی اشاره کرده است.^۳

اگر متون فارسی را به دو دسته تقسیم کنیم:

نخست متونی که در آنها کارکرد زبان، تابع نظام معنارسانی ارسطویی است و شاعر قصد دارد معنایی معین و تعریف‌شده را به زبانی تبیین کند که مخاطبان آن را درک کنند و دوم متونی که در آنها مخاطب و میزان درک او برای شاعر اهمیت ندارد و او به بیان غیرمعارف، آن هم با زبانی غیرمعارف می‌پردازد» (زرقانی، ۱۳۸۵: ص ۹۷).

غزلیات شمس مولوی را می‌توان در دسته دوم قرار داد؛ زیرا «بسیاری از غزلیات مولوی حاصل تأملهای او برای بیان معنی یا اندیشه‌ای معین نیست» (همان)؛ با این حال به رغم اینکه بسیاری از غزلیات او بی پروا و ناخودآگاه بر ذهن او جاری شده است، میزان قابل ملاحظه‌ای از رویدادهای فرهنگی و آداب و رسوم مختلف را می‌توان در غزلیاتش نیز جستجو کرد.

از سوی دیگر قالب غزل کمتر از قالبهایی مانند مثنوی و قطعه می‌تواند عرصه بیان رویدادهای اجتماعی باشد؛ اما چرا در غزلیات نمونه‌های قابل توجهی از عناصر فرهنگی و رویدادهای اجتماعی را می‌توان یافت و مولانا چه استفاده‌هایی از آداب و رسوم در دیوان کرده است؛ چه آداب و رسومی بیشتر در غزلیات نمود دارد و بسامد کدام نوع بیشتر است؟

دلایل و انگیزه‌های مولوی در اشاره به آداب و رسوم

مولوی خود را پیرو و دربند قوالب و صنایع و قوافی شعری قرار نمی‌داد و هر جا نیاز

می‌دید این قید و بندها را درهم می‌شکست و در خارج از چارچوب قراردادی شعر و غزل سخن می‌گفت؛ برای نمونه، گاه در طول برخی غزلها حکایتی به کمال نقل می‌شود و شعر، شکلی داستانی به خود می‌گیرد^۸ که در غزل سنتی معمول نبوده است، یا قافیه در غزلش به شکل رایج میان قدما حفظ و رعایت نشده (شفیعی کدکنی، ج ۱، ص ۱۱۶) و به ذکر ردیف اکتفا می‌شود.^۹ بنابراین اگر می‌بینیم که در دیوان چیزهایی یافت می‌شود که معمولاً در غزل وارد نمی‌شود، از جمله فرهنگ مردم و آداب و رسوم، اعتقادات، زبان عامیانه و غیره تا حد قابل ملاحظه‌ای به این دلیل است که مولوی به گونه‌ای دیگر می‌اندیشد و اهداف و انگیزه‌های دیگری از سرودن شعر و بیان هنری دارد (ر.ک: روحانی، ۱۳۸۶: ص ۱۸۵ تا ۲۱۰).

مولوی شخصیتی متفاوت و چندوجهی داشت: از سویی عالم و فقیه و مفتی برجسته‌ای بود که در زمینه‌های مختلف علم و فقه و کلام و موعظه سرآمد بود و از سوی دیگر، عارفی بود عاشق، و غرق در عشقی متعالی که او را از هر چه هست و نیست برکنده و در اقیانوسی مواج از توحید و معرفت غوطه‌ور ساخته بود؛ با این همه، او در میان مردم و چون آنها زندگی می‌کرد و تا آخر عمر با آنها مأنوس و محشور بود و از این رو در آثارش نیز به شیوه زندگی و اصطلاحات و عبارات آنها اشاره می‌کرد و برای بیان معانی و معارف بزرگ خود به آداب و اصطلاحاتشان تمسک می‌جست و بسیاری از مایه‌های شعری خود را از زبان و فرهنگ مردم وام می‌گرفت. کمتر عنصری از زندگی روزانه و عادی است که در شعر مولوی جای باز نکرده، و به آن اشاره نشده باشد. او حتی از ساده‌ترین و عادیترین موارد زندگی نیز برای بیان معرفت در شعر خود استفاده می‌کند. خیال‌بندی او با امور مختلف از جمله کودکان، خوراکیها، حیوانات، بازیها، خرافات، عادات و ... حاکی از همین است (ر.ک: شیمل، ۱۳۷۵ و ۱۳۸۰). او حتی پروا ندارد که به زبان مردم کوچه و بازار سخن بگوید و به جای قفل، قلف به زبان آورد (افلاکی، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۷۱۸).

می‌دانیم که عرفان حد و مرز خاصی ندارد و در آن، سخن از احوال دل و عشق و حال و مقام می‌رود. بسیاری از اشعار دیوان شمس نیز در حال غلبه ذوق و وجد سروده شده است؛ با این حال، می‌توان نمونه‌های بسیاری از نشانه‌ها و عنصرهای فرهنگی و اجتماعی را در آن پیدا کرد. ویژگیهای روزگار مولوی، مردم‌زمانش، اعتقادات آنها و

عرف و عادات، اصطلاحات و امثال و حکم و ... همه در غزلیات او نمود دارد. اگرچه شعر مولوی از عناصر زبان و فرهنگ مردم مملو است به نظر نمی‌رسد که او در به کارگیری این موارد عمده داشته باشد. شاید بتوان در مثنوی که اثری تعلیمی و اخلاقی و از ذهن هوشیار او سرچشمه گرفته، و یا حتی در بخشهایی از دیوان که آگاهانه سروده شده است این موضوع را پذیرفت؛ اما در آن قسمت از غزلیات که از جوششهای درونی مولوی سر بر می‌زند و بیخودانه آنچه را احساس می‌کند بر زبان می‌آورد، تصور چنین مطلبی پذیرفته نیست.

آمیختگی او با عامه مردم، شعر او را با اصطلاحات، رفتار و عادات آنها در می‌آمیزد. او زندگی واقعی انسانها را به تصویر می‌کشد و زوایای زندگی آنان را بخوبی در نظر دارد و از آن برای اهداف متعالی و معرفتی و در نهایت الهی خود سود می‌جوید. او از عادیترین و روزانه‌ترین چیزها نیز تصاویر زیبا و پویا می‌سازد. مولانا مانند برخی دیگر از شاعران که برای هنرنمایی در پی ایجاد تصاویر غریب و دور از ذهن هستند، تنها در پی چنین تصویرهایی نیست و هر چیزی، حتی ناچیزترین پدیده‌های روزمره ممکن است او را به مقصود واقعیش پیوند دهد و این مشاهدات روزمره است که افکارش را بر زبانش جاری می‌سازد. تصاویر شعری او که از زندگی مردم گرفته شده است در دیوان کم نیست. آداب و رسومی که از زندگی مردم گرفته شده چون دیگر مضمونها از جمله مواردی است که تصاویری زیبا و گاه سوررئال ایجاد می‌کند. از جمله موارد تصویرسازی او از آداب و رسوم این تشبیه دور و ظریف است که سحر را چون عروسی می‌داند که در چشم او سرمه می‌کشند:

سوز دل شاهانه خورشید ببايد تا سرمه کشد چشم عروس سحری را

(ج ۲/ب ۱۰۹۲)

مصرف نقل و مزه از رسوم باده‌خواری بوده است که مولانا به مصرف کباب برای مزه اشاره می‌کند؛ اما کبابی که او از آن سخن می‌گوید دل اوست:

بوی کباب می‌زند از دل پرفغان من بوی شراب می‌زند از دم و از فغان تو

(ج ۵/ب ۲۲۷۷)

از سوی دیگر شب دایه‌ای است که رغبتی به شیر خوردن از سینه او ندارد؛ زیرا این دایه طبق رسم معمول که برای از شیر گرفتن کودک سینه سیاه می‌کرده‌اند، سینه سیاه است:

طفل دلم می‌نخورد شیر از این دایه شب سینه سیه یافت مگر دایه شب را دل من
(ج ۴/ب ۱۹۰۸۵)

در چشم او حتی درختان نیز در ماتم، جامه سیاه به تن می‌کنند:
جمله درختان صف‌زده جامه سیه ماتم‌زده بی‌برگ و زار و نوحه‌گر زان امتحان زان امتحان
(ج ۴/ب ۱۸۸۴۱)

بسیاری موارد دیگر که مجال پرداختن بدان نیست.

بنابراین با اینکه دیوان شمس، مجموعه‌ای از افکار و اندیشه‌ها و تجربه هنری-عرفانی مولوی است که در قالب شعر بیان شده است، میزان قابل توجهی از آداب و رسوم مختلف در آن ملاحظه می‌شود؛ هم از این رو که آنچه بیخودانه بر زبان جاری شود و برخاسته از درون باشد، ناگزیر با عادات، آداب، علایق و زبان روزانه آمیخته خواهد بود و هم اینکه گویا صاحب دیوان احساس می‌کند بیان مفاهیم و مضامین عرفانی در قالب آنچه برای مردم ملموس و آشنا و دوست‌داشتنی است، ثمربخشتر و دلپذیرتر است؛ زیرا یکی از انگیزه‌های بیرونی و خودآگاه او در روی آوردن به شعر و کلام منظوم، چنانکه خود در فیه‌مافیه می‌گوید (مولوی، ۱۳۶۹: ص ۷۴ و ۲۷۴)، متمایل و مشغول کردن مخاطب به طریق حق و شرح اسرار الهی به قصد مراعات حال و درخواست و خوشداشت ایشان بود (ر.ک: روحانی، ۱۳۸۶: ص ۱۹۹) بویژه اینکه «او برخلاف اغلب شاعران و ادیبان ما که شعرشان چیزی است و زندگی‌شان چیزی و اندیشه‌شان چیزی دیگر، تمام این مسائل را با زبان عاطفه تصویر می‌کند نه با زبان اندیشه» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ص ۶۸).

ویژگی دیگر مولوی در غزلیات برخلاف برخی شاعران متقدم، این است که او الفاظ و تعابیر خود را از صافی انتخاب و اندیشه آگاهانه نمی‌گذراند و به صورت طبیعی اجازه می‌دهد که عناصر غیرشاعرانه نیز در صورت ضرورت و کمک به شکل بهتر بیان و در نتیجه تأثیر در مخاطب در هنر او ورود پیدا کند؛ از این رو از همه چیز حتی ساده‌ترین و ملموسترین ابزار زندگی نیز در شعر استفاده مضمونی می‌کند و از اینکه مفاهیم بلند خویش را در قالب الفاظ و عباراتی ساده و عامیانه اما مؤثر بگنجانند و بیان کند، پروایی ندارد؛

زیرا آنچه یک فکر را در تاریخ اندیشه بشری اعتبار می‌دهد، موضوع فکر نیست بلکه قاب و قالبی است که اندیشه در ذهن ما به خود می‌گیرد و نوعی روشنایی و

افقی از دید در برابر چشم ما و دیگران می‌گشاید. اندیشه‌ی راستین، اندیشه‌ای است که وقتی عرضه شود، بخشی از مخاطبان خود را دگرگون کند و در برابر چشم ایشان دریچه‌ای تازه بگشاید (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ص ۷۰).

همچنین می‌توان افزود که علاوه بر موضوع در قیاس با چگونگی یا شکل بیان، مواد سخن و فکر نیز چندان مهم و تأثیرگذار نمی‌تواند باشد؛ با این حال، موضوع و مبحث حاضر پرداختن به یکی از انواع این مواد و مطالبی است که جناب مولانا برای تلقین زیباتر اندیشه خود به اختیار یا ناخودآگاه برگزیده است. مولوی آداب و رسوم را، چون دیگر مواد و موارد، دستمایه‌ی بیان حقایق و تصویر معانی و تجربه عرفانی می‌کند؛ از این رو، هنگامی که از رسمی سخن می‌گوید، باید به مقاصد و بواطن کلام او نیز توجه کرد؛ هرچند خود نیز، گاه خواننده را به آن معانی باطنی و اشارتی رهنمون می‌شود؛ فرضاً اگر واژه «عید» را که اسم و رسمی آشنا برای همه دارد در نظر بگیریم، می‌بینیم که دیوان مولوی لبریز است از واژه عید و به تبع آن حال و هوای شاد و عیدانه، اما اگر دقیقتر بنگریم، خواهیم دید آنچه را او عید می‌داند و می‌نامد با آنچه ما و مردم معمولی، عید می‌دانیم متفاوت است. عید برای ما حادثه‌ای است که در جهان بیرون رخ می‌دهد، اما برای مولوی که عارفی صاحب‌نظر است، عید حقیقی در دل و درون اتفاق می‌افتد نه در عالم خارج. او خود پیوسته در عید به سر می‌برد؛ زیرا تجلیات الهی را تازه و غیرتکراری می‌دید (لا تکرار فی التجلی) و از این رو جهان درون و بیرون برایش هر لحظه در حال نویی و تازگی بود و هم از اینجاست که مثلاً وقتی از رسم قربانی کردن در مراسم عید سخن می‌گوید، قربان شدن عاشق در برابر محبوب را قربانی حقیقی عید معرفی می‌کند:

خویش فربه می‌نمایم از پی قربان عید کان قصاب عاشقان بس خوب و زیبا می‌کشد.

(ج ۲/ب ۷۶۳۵)

و یا زمان وصال را عید عارفانه و حقیقی می‌داند.

مولوی حتی از بازیها و سرگرمیهای رایج در میان مردم نیز برای بیان افکار و عقاید خویش بهره می‌برد. او از میان این سرگرمیها شطرنج و چوگان را بیشتر مورد توجه خود قرار می‌دهد. البته عارفان دیگر نیز از این بازیها برای بیان اندیشه‌های عرفانی خود بهره گرفته‌اند. آنان این گونه بازیها را نمونه زندگی و سیر و سلوک عرفانی می‌دانند. برای آنها گوی چوگان نمونه کامل عاشق است که در پنجه قدرت معشوق قرار می‌گیرد

و نیز تصویر و تمثیل عاشقی است که بی‌دست‌وپا و بی‌اختیار به حلقه چوگان دوست می‌افتد. برای مولوی نیز گوی نماد و نشانه تسلیم مطلق بنده عاشق در برابر قدرت معشوق است:

ما گوی سرگردان تو اندر خم چوگان تو گه خوانیش سوی طرب گه رانیش سوی بلا
(ج ۱/ب ۳۶۱)

از سوی دیگر خمیدگی چوگان یادآور زلف خم اندر خم معشوق هم هست:
چوگان سر زلف تو تا دست دهد از جمله جهان گوی ز میدان ببرم

(ج ۸/رباعی ۱۱۸۷)

هرچند این مضمون کمتر مورد توجه او در اشعار قرار گرفته است.

مولوی از بازی شطرنج و نمادهای آن نیز بسیار استفاده کرده و صور خیالی که از این بازی ساخته، بیانگر اندیشه‌های عرفانی اوست؛ از جمله اینکه عاشق باید در برابر معشوق مات شود و هستی خویش را فنا سازد:

بر نطع پیاده‌ستم من اسپ نمی‌خواهم من مات توام ای شه رخ بر رخ من بر نه

(ج ۵/ب ۲۴۶۶۴)

پهلوی شه آمده‌ای مات شو مات منی مات منی مات من

(ج ۴/ب ۲۲۲۹۸)

و فرزین نمونه خوبی است برای بیان کژ رویها و رخ نمونه‌ای برای راستی و درستی:

فرزین کژ روی و رخ راست رو، تنها در لعب کس نداند تا خود چه سان روی

(ج ۶/ب ۳۱۶۳۳)

رسم ازدواج و عروسی گرفتن نیز در دیدگاه او به گونه‌ای دیگر جلوه می‌کند. اگر عروسی همان وصال باشد، مرگ نیز عروسی خواهد بود با این تفاوت که مرگ نه عروسی و وصال کوتاه‌مدت که عروسی ابد و وصال به معشوق همیشگی و حقیقی است:

مرگ ما هست عروسی ابد سر آن چیست هو الله احد

(ج ۲، ب ۸۶۹۴)

از میان آداب و رسوم جلوه‌گر در غزلیات آنچه بیشتر نمود دارد، آداب و رسوم شادی‌بخش همچون عروسی، جشن، رقص و ... است؛ زیرا مولوی خود اهل بسط و طرفدار شادی بود و با غم و غصه مخالفت دیرین داشت. از دید او غم زهره ندارد که گرد او بگردد و به درونش راه پیدا کند حتی اگر به باریکی یک تار مو باشد. در دیوان شمس از گریه و اندوه چندان اثری نیست و حتی غم او نیز نزد او شاد است. روح او پر است از شادی. «جلال‌الدین موجبی برای گریه نمی‌بیند [و] خنده را نشانه ایمان، بلکه نتیجه حتمی ایمان می‌داند»^۷ (علی دشتی، ۱۳۳۷: ص ۱۰۸).

در دیدگاه مولوی عالم تجلی جمالی حق تعالی است؛ بنابراین همه چیز در آن نشاط‌انگیز و لبریز از امید و خنده و زیبایی است. او از این رو از عروسی و سور و جشن و هر آنچه شادی و شور است، استقبال می‌کند و در مراسم عروسی نزدیکان، غزل‌های زیبا و «آبدار» می‌سراید. او وقتی فاطمه خاتون^۸ دختر صلاح‌الدین - را به عقد فرزندش سلطان ولد در آورد در روز عقد و در مجلس سماع این غزل را سرود:

بادا مبارک در جهان سور و عروسیهای ما / سور و عروسی را خدا بپریده بر بالای ما

رقصی کنی‌دای عارفان چرخ‌ی زیندای منصفان / در دولت شاه جهان آن شاه جان‌افزای ما

در گردن افکنده دهل در گردک نسرین و گل / کامشب بود دف و دهل نیکوترین کالای ما

(ج ۱/ ب ۴۰۰، ۴۰۸ و ۴۰۹)

از آنچه آمد، معلوم شد که مولوی از آداب و رسوم و اشارات مربوط به آنها برای مقاصد دیگری سود جسته، و آنها را قاب و قالب و دستمایه‌ای برای بیان بهتر حال و هوای درونی و افکار و اندیشه‌ها و تجربه عرفانی خویش قرار داده است.

دسته‌بندی آداب و رسوم در دیوان شمس

در این بخش، انواع آداب و رسوم بازتاب یافته در دیوان شمس دسته‌بندی می‌شود که هدف آن روشن ساختن این مطلب است که مولانا تقریباً به تمام زوایای زندگی روزمره اشاره دارد و گویا شعر او آینه‌ای از زندگی او و معاصرانش است و نیز مقایسه آماری درباره میزان توجه مولانا به آداب و رسوم متفاوت نیز انجام شده است. البته تقسیم‌بندی که در ذیل می‌آید به شیوه‌های دیگری نیز قابل اجرا است. مولوی در دیوان شمس، آداب و رسوم مختلف و متعددی را جلوه داده که اجمالاً در طبقات ذیل قابل

دسته‌بندی است. لازم است بیان شود که به دلیل پرهیز از اطاله کلام در ذیل هر طبقه تنها به ذکر چند نمونه از آداب و رسوم مربوط به آن اشاره شده و نه همه موارد و عنوان دیگر آداب در پی نوشت آمده است؛ همچنین آدابی که هنوز رواج دارد و یا به نظر می‌رسد برای مخاطب آشناست شرح داده نشده است:

۱. آداب و رسوم مذهبی

نمونه‌هایی از آداب و رسوم دینی یا مذهبی که در دیوان شمس بازتاب یافته^۱ عبارت است از:

افطار با شیرینی

ز قند یار تا شاخی نخایم نماز شام روزه کی گشایم
(ج ۳/ب ۱۶۰۴۸)

تا بنگشایی به قندت روزه‌ام تا قیامت روزه دارم روز و شب
(ج ۱/ب ۳۲۹۸)

تلقین میّت

به تلقین گر کنی نیت، بپرد مرده در ساعت کفن گردد بر او اطلس ز گورش بر دمد نسرین
(ج ۴/ب ۱۹۵۶۶)

تو خور این باده عرشی که اگر یک قدح از وی بِنهی بر کفِ مرده، بدهد پاسخ تلقین
(همان، ب ۲۰۹۵۸)

سحوری زدن

سحوری کم زن ای نطق و خمش کن ز روزه خود شوند آگاه روزه
(ج ۱۵/ب ۲۴۸۰۶)

سحوری زدن از آداب و رسوم جوامع اسلامی است. در گذشته برای بیدار کردن مردم در سحر ماه رمضان افرادی بر در خانه‌ها آواز می‌خواندند و یا ساز می‌زدند که به این امر سحوری زدن می‌گفتند (سید صادق گوهرین، ج ۵، ص ۲۶۳).

۲. آداب و رسوم صوفیه (نظام خانقاه)

اصطلاحات، عادات و آداب و رسوم اهل تصوف و نظام خانقاه در آثار مولوی به میزان

انواع آداب و رسوم در دیوان شمس و تحلیل انگیزه‌های آن

چشمگیری نمود دارد؛ نمونه‌هایی از این آداب و عادات که در دیوان ذکر شده^۹ از این قرار است:

خرقه افکندن

چو مست تر شود آن روح خرقه باز شود کلاه و سر بنهد ترک این قبا گوید

(ج ۲/ب ۹۷۶۵)

ما خرقه‌ها بکنندیم پارسال جانها دریغ نیست چه جای دو سه قبا

(ج ۱۷/ب ۳۴۸۶۹)

خرقه افکندن از رسوم مربوط به سماع اهل تصوف است. گولپینارلی می‌نویسد: خرقه انداختن صوفی در میان صوفیان عادتی بوده است. اگر خرقه صوفی که به وجد آمد و به سماع برخاست از شانه‌اش می‌افتاد، دیگر آن خرقه را بر نمی‌داشت؛ آن را قطعه قطعه می‌کردند و از هر قطعه سجاده‌ای می‌ساختند (گولپینارلی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۱۴۲).

خرقه دریدن (جامه ضرب کردن)^{۱۰}

ای صوفیان عشق بدزید خرقه‌ها صد جامه ضرب کرد گل از لذت صبا

(ج ۱/ب ۲۱۷۳)

بس توبه شایسته بر سنگ تو بشکسته بس زاهد و بس عابد کو خرقه درید آمد

(ج ۲/ب ۶۴۲۳)

چرخ زدن^{۱۱}

دست فشانم چو شجر چرخ زنان همچو قمر چرخ من از رنگ زمین پاکتر از چرخ سما

(ج ۱/ب ۴۹۳)

لطف تو مطربانه از کمترین ترانه در چرخ اندر آرد صوفی آسمان را

(ج ۱/ب ۲۱۵۵)

چله و خلوت^{۱۲}

سی پاره به کف در چله شدی سی پاره منم ترک چله کن

(ج ۴/ب ۲۲۱۲۹)

در عشق ز سه روزه و از چله گذشتیم مذکور چو پیش آمد از اذکار رهیدیم

(ج ۳/ب ۱۵۵۹۲)

ماجرا

یا باده ده حجت مجو یا خود تو برخیز و برو یا بنده را با لطف تو شد صوفیانه ماجرا
 (ج ۱/ب ۹۸)

دل از سخن پر آمد و امکان گفت نیست ای جان صوفیان بگشا لب به ماجرا
 (ج ۱/ب ۲۱۷۷)

«ماجرا در اصطلاح صوفیه به معنی نوعی مشاجره و نزاع است که میان اصحاب خانقاه و گاه در حضور پیر اتفاق می افتاده و هرکس گله یا شکایتی که از دیگری داشته عرضه می داشته است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ص ۳۶۰).

موی بر گرفتن

جانا قبول گردان این جستجوی ما را بنده و مرید عشقیم برگیر موی ما را
 (ج ۱/ب ۲۱۲۵)

نگذارد آن شکر خو بر ما ز ما یکی مو چون صوفیان جان را این است سر ستردن
 (ج ۴/ب ۲۱۴۶۹)

گویا به نشانه قبول شدن توبه مرید، موی پیشانی او را می بریدند؛ نیز به نشانه بندگی کسی را قبول کردن (در این باره، ر.ک: مولوی، ۱۳۵۵، ج ۷، اصلاح و تکمله، ص ۵۶۴ و ۵۶۵ و شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ص ۲۴۰). علاوه بر آن، صوفیان به دلیل روی گردانیدن از جهان و ما فیها و برای بدنما کردن خود و بعدها برای اظهار پارسایی نیز موی سر خود را می تراشیده اند (در این باره، ر.ک: اسرارالتوحید، ج ۲، ص ۵۷۲ و ۵۷۳؛ نیز درباره موی بر گرفتن ر.ک: خرمشاهی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۶۵۸).

۳. آداب و رسوم درباری و دیوانی

از جمله آداب درباری و دیوانی بازتاب یافته در دیوان موارد زیر است: ۱۳

چوبک زدن

پاسبانا بس دگر چوبک مزن پاسبان و حارس ما روز شد
 (ج ۲/ب ۸۵۳۰)

خنک جانی که بر بامش همی چوبک زند شود

همچون سحر خندان عطای بی عدد بیند امشب
 (ج ۲/ب ۶۱۷۰)

انواع آداب و رسوم در دیوان شمس و تحلیل انگیزه‌های آن

چوبک زدن از آداب رفتاری مربوط به پاسبانان بوده است، بدین صورت که مهتر پاسبانان چوبی کوتاه و کوچک را بر تخته می‌زده است تا پاسبانان دیگر که مشغول حراست بر در پادشاه و مأمور حراست کاروان هستند به خواب نروند (گوهرین، ۱۳۶۲، ج ۴، ص ۶۶).

دورباش (طرقوا، برد ابرد)^{۱۴}

چو برد ابرد حسنش دید جانم برفت آن های و هویم ماند آهی

(ج ۳۶۰۷۱/۷)

ترک هنر بگوید دفتر همه بشوید چون بشنود عطارد این طرقوی ما را

(ج ۲۱۳۵/۱)

رفتیم سوی شاه با جامه‌های کاغذین تو عاشق نقش آمدی همچون قلم در رنگ شو

(ج ۵/ب ۲۲۵۸۳)

کاغذین جامه پوشیدن

خامش که بس مستعجلم رفتم سوی پای علم کاغذ بینه بشکن قلم ساقی در آمد الصلا

(ج ۱۰/ب ۱)

کاغذین جامه پوشیدن از جمله آداب مربوط به تظلم و دادخواهی است؛ برهان ذیل جامه کاغذین چنین آورده است: «جامه کاغذین که ستم‌دیگان برای عرض دادخواهی در ایام بار عام به تن می‌کردند و بر آن موضوع دادخواهی خود را می‌نوشتند و در پای علم داد می‌ایستادند...»، نیز (ر.ک: شفיעی کدکنی، ۱۳۸۸: ص ۱۴۸).

۴. آداب و رسوم اجتماعی

آداب و رسوم اجتماعی بازتاب یافته در دیوان، که غالباً به سرزمینهای اسلامی یا ایرانی و خراسانی مربوط است، اجمالاً و با تسامح در هشت عنوان کلی زیر قابل دسته‌بندی است:

۱-۴ اعیاد و جشنها

مولوی در دیوان غزلیات به برخی از اعیاد و جشنهای مذهبی و ملی و مراسم مربوط به آن اشاره می‌کند؛ از جمله:

نوروز

اندر دل من مها دل‌افروز تویی
 هستند دگران و لیک دلسوز تویی
 شادند جهانیان به نوروز و به عید
 عید من و نوروز من امروز تویی
 (ج ۴، رباعی ۱۹۱۶)
 نوروز رخت دیدم خوش اشک بباریدم
 نوروز و چنین باران باریده مبارک باد
 (ج ۲/ب ۶۲۹۴)

عید قربان

اگر از عید قربان سر افرازان بدانندی
 نه هر پاره ز گاو نفس آویز قناره سستی
 (ج ۵/ب ۲۶۷۱۸)
 تو عید جان قربانی و پیشت عاشقان قربان
 بکش در مطبخ خویشم که قربانم به جان تو
 (همان، ب ۲۲۹۰۱)

کلوخ انداز کردن

چو رسید ماه روزه نه ز کاسه گونه کوزه
 پس از این نشاط و مستی ز صراحی ابد کن
 (ج ۴/ب ۲۰۹۹۹)
 کلوخ انداز کن در عشق مردان
 تو هم مردی ولی مرد کلوخین
 (همان، ب ۱۹۹۶۴)

«کلوخ انداز یا کلوخ اندازان سیر و گشت و شرابخواری و عیش و عشرتی را گویند که در آخر ماه شعبان کنند» (بیهقی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۸۳۷). باده‌خواران در این شب جشن می‌گرفتند و شراب بسیار می‌نوشیدند. نیز (ر.ک: هدایت، ۱۳۴۲: ص ۹۰). کلوخ انداز را چنین نیز تعریف کرده‌اند: «عمل پراندن کلوخ از روی شوخی و اعلام حضور خود از سوی عاشق یا معشوق» (محمدحسن خلف تبریزی، ۱۳۶۲) که گویا در این بیت مولانا به این رسم اشاره دارد:

کلوخ انداز خوبان را برای خواندن باشد
 جفای دوستان با هم نه از بهر عتقار آمد
 (ج ۲/ب ۶۱۶۱)

مهرگان

در این باره فقط نمونه زیر در دیوان شمس دیده می‌شود:
 اتحاد اندر اثر بین و بدان
 نوبهار و مهرگان^{۱۵} آمیخت
 (ج ۵/ب ۲۵۱۷۲)

جشن عروسی

جشن عروسی در زمان مولانا آداب و عادات خاص خود را داشته است؛ از جمله نواختن موسیقی:

ذره ذره دف زدی و کف زدی در عرس او گر روا بودی شدن پیدا نهران عاشقان

(ج ۴/ب ۲۰۴۰۶)

روز بزم است نه روز رزم است خنجر جنگ بیر چنگ بیار

(ج ۳/ب ۱۱۷۱۲)

زان از پگه دف می‌زنم زیرا عروسی می‌کنم آتش زرم اندر تتق تا چند ستاری کنم

(ج ۳/ب ۱۴۵۷۰)

از دیگر رسوم عروسی نقش‌ونگار زدن دست بوده است:

چه عروسی است در جان که جهان ز عکس رویش

چو دو دست نوعروسان تر و پر نگار بادا

(ج ۴/ب ۱۸۹۲)

همه شاخ‌هاش رقصان همه گوشه‌اش خندان چو دو دست نوعروسان همه دستشان نگاری

(ج ۶/ب ۳۰۲۵۹)

۲-۴ سوگواری و کفن و دفن

نمونه‌هایی از این آداب و رسوم در دیوان از این قرار است:^{۱۶}

جامه (گریبان) دریدن در سوگ و اندوه

برای قاعده، نی غم، به پیش تابوتش دریده صورت خیرات او گریبانی

(ج ۶/ب ۳۲۹۸۴)

حنوط کردن (خوشبو کردن مرده)

از نمکهای حیاتت این وجود مرده را تازه و خوشبو چو ورد و مشک و عنبر داشتی

(همان، ب ۲۹۶۸۴)

شمع مزار (شمع براتی)

برات آمد برات آمد، بنه شمع براتی را خضر آمد خضر آمد، بیار آب حیاتی را

(ج ۱، ب ۸۲۴)

زین قبله بجو نوری تا شمع لحد باشد آن نور شود گلشن چون نور خدا آمد

(ج ۴، ب ۶۴۱۷)



در گذشته بر سر گور شمع روشن می‌کردند که به آن شمع لحد یا شمع مزار یا شمع براتی می‌گفتند و این عمل از رسوم عمومی رایج میان مردم بود؛ علاوه بر آن به شمع و چراغی که در شب پانزدهم شعبان موسوم به شب برات و شب چک بر سر گورها، روشن می‌کردند نیز شمع براتی می‌گفتند (در این باره، ر.ک: سیروس شمیسا، ۱۳۷۷، ج ۲، ذیل شمع براتی و خرمشاهی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۶۷۲).

مولوی در چند موضع از دیوان، برات را در کنار قدر می‌آورد؛ از جمله:

برات و قدر خیالت دو عید چیست وصال چو این و آن نبوده، هست نوبت حسرات
(ج ۱/ب ۵۱۱)

روز و شب را چون دو مجنون در کشان سلسله

ای که هر روزت چو عید و هر شبت قدر و برات

(همان، ب ۵۰۸۱)

۳-۴ تفریحات و سرگرمیها

مولوی در دیوان به بازها و سرگرم‌های رایج در عصر خویش اشارات متعددی دارد و از هر کدام از آنها برای مقاصد مختلف ادبی و عرفانی خود بهره می‌برد؛ از جمله:^{۱۷}

بز بازی

ای بسا شیر که آموختی‌اش بز بازی سوی بازار که بر چه هله زیرک هله زو

(ج ۷/ب ۳۴۸۱۲)

تو بز نه ای که بر آیی چراغ پایه بازی که پیش گله شیران چو نره شیر شبانی

(ج ۶/ب ۳۲۳۱۲)

«بز بازی نمایشی بوده است که بز و بوزینه را به نمایش هم می‌رقصانده‌اند» (شمیسا، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۶۶).

۴-۴ تعارفات

از جمله تعارفات معمول در گذشته، که در دیوان بازتاب یافته و در محاورات به کار می‌رفته و بر زبان می‌آمده، موارد زیر است:

«عمرت دراز باد» که در مقام تسلیت و برای دعای خیر و آرزوی نیکی و سلامتی به

کار می‌بردند:

رفت دی رو ترش کشته شد آن عیش کش عمر تو بادا دراز ای سمن تیز پر

(ج ۱/ب ۲۳۴۸)

«هنیئاً مرحباً» در مقام خوش آمد گفتن:

جزوی چه باشد کز اجل اندر رباید کلّ ما صد جان بر افشانم برو گویم هنیئاً مرحباً
(همان، ب ۹۹)

«چشم بد دور» که دعایی است در حق دیگران برای دفع آفت:

چشم بد دور از آن رو که چو بر بود دلی هیچ سودش نکند چاره و لا حول ولا
(همان، ب ۱۹۲۰)

«سلام کردن» و «سلام رساندن» که آرزوی سلامت برای طرف مقابل است؛ مولوی به این رسم اخلاقی بارها اشاره دارد؛ از جمله:

گم شده/م من ز خویش گر تو بیایی مرا زود سلامش رسان گو که خوشی، خوشتری
(ج ۶/ب ۳۲۰۸۱)

«شباباش» یا «شادباش» برای تبریک و درود فرستادن به طرف مقابل:

اندرآ، ای اصل اصل شادمانی، شادباش اندرآ ای آب آب زندگانی، شادباش
(ج ۳/ب ۱۳۱۷۰)

شباباش زهی حال که از حال رheidیت شایبش زهی عیش صبوحی و صباحی
(ج ۶/ب ۲۷۹۸۵)

«نوشانوش گفتن» در بزم شراب:

بانگ نوشانوش مستان تا فلک بر رفته بود بر کف ما باده بود و در سر ما باد بود
(ج ۲/ب ۷۷۲۳)

بس شنیدم های و هوی عاشقان بس شنیدم بانگ نوشانوش من
(ج ۴/ب ۲۱۲۷۶)

۴-۵ باده‌گساری

از آداب باده‌گساری بازتاب یافته در دیوان که باز به معانی و مقاصد عرفانی به کار رفته است، موارد زیر را می‌توان بیان کرد:^{۱۸}

افیون ریختن در شراب

عشقت می بیچون دهد درمی همه افیون^{۱۹} نهاد

مستت نشانی چون دهد آن بی نشان را ساعتی

(همان، ب ۲۵۷۶۰)



برای صلاح مجنون را باز خوان حکیم افسون را
از برای علاج بی‌خبری درج کن در نبد افیون را
(همان، ۲۷۵۲-۲۷۵۳)

علاوه بر این از افیون به عنوان ماده‌ای سکرآور برای آرام کردن درد بیماران استفاده می‌شده است.

جرعه‌افشانی بر خاک

ساقیا بر خاک ما چون جرعه‌ها می‌ریختی گرنمی جستی جنون ما چرا می‌ریختی
(ج ۶/ب ۲۹۵۵۶)

تو اگر جرعه نریزی بر خاک خاک را از تو خبرها ز کجاست
(ج ۱/ب ۴۵۶۵)

سرده^{۲۰}

هله ای سرده مستان به غضب روی مگردان که من عربده ناگه قدحی چند شکستم
(ج ۳/ب ۱۶۸۰۸)

نی نی منم سرخوان تو سرخیل مهمانان تو جامی دو بر مهمان کنم تا شرم مهمان بشکنم
(همان، ب ۱۴۵۴۸)

اشارت کن بدان سرده که رندانند اندر ده سبک رطل گران درده که تو ساقی آن جامی
(ج ۵/ب ۲۶۹۹۷)

سرده‌ی از آداب عمومی مربوط به باده‌گساری بوده است. «مرسوم بوده که مهمانی که شأن او از دیگران بیش بود به نیابت از صاحبخانه به میهمان دیگر تعارف می‌کرد تا خجالت نکشد و خوردن آغاز شود و این رسم بویژه در باده‌خواری اعمال می‌شد» (شمیسا، ۱۳۵۸: ص ۸۵).

کلوخ بر لب مالیدن

صد جام در کشیدی و بر لب زدی کلوخ لیکن دو چشم مست تو در می دهد صلا
(ج ۷/ب ۳۵۲۵۱)

از آداب باده‌گساری این بوده است که باده‌خواران برای پنهان ساختن بوی شراب، کلوخ بر لب می‌مالیده‌اند. البته روزه‌خواران در ماه رمضان نیز کلوخ و خاک بر لب

انواع آداب و رسوم در دیوان شمس و تحلیل انگیزه‌های آن

می‌مالیدند تا لبهای خود را مانند لبهای روزه‌داران خشک و داغ‌بسته نشان دهند (مولوی، ۱۳۵۷، ج ۷، فرهنگ نوادر لغات، ص ۴۰۱).

۶-۴ آرایش و زینت

این امر نیز چون دیگر آداب و عادات رایج در میان مردم در غزلیات شمس بازتاب یافته است؛^{۲۱} از جمله:

خلخال بستن

شدی ای جفت و طاق او شدی از می رواق او

همی بوسی توساق او چون خخالی بر آن ساقی

(ج ۷/ب ۳۵۸۹۶)

رو رو که نیی عاشق ای زلفک و ای خالک

ای نازک و ای خشمک پا بسته به خخالک

(ج ۳/ب ۱۳۹۳۲)

سرمه کشیدن

خاک کوی عشق را من سرمه جان یافتم شعر گشتم در لطافت سرمه را می‌بیختم

(ج ۳/ب ۱۶۶۲۵)

مرا گوید چه می‌ترسی که کوبد مر تو را محنت

که سرمه نور دیده شد چو شد ساییده در هاون

(ج ۴/ب ۱۹۴۷۱)

خوشبو کردن زلف

تو اگر منکر شدی گویم نشان گویم نشان مشک بر شعر سیه می‌بیختی می‌بیختی

(ج ۶/ب ۲۹۵۵۴)

در زلف چو چوگانت غلطیده بسی جانها وز بهر چنان مشک می‌جان عنبر حیرانی

(ج ۵/ب ۲۷۵۹۷)

۷-۴ تعظیم و بزرگداشت

از جمله آداب تعظیم و بزرگداشتی که در دیوان بازتاب یافته است، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:^{۲۲}



به استقبال رفتن

برخیز و به میدان رو در حلقه زندان رو
 رو جانب مهمان رو کز راه بعید آمد
 (ج ۲/ب ۶۵۹۰)

نزدیکتر آید که از دور رسیدیم
 و احوال بپرسید که از راه رسیدیم
 (ج ۳/ب ۱۵۷۲۶)

سجده کردن و زمین بوسیدن

نظر اندر زمین می‌کرد یارم
 که یعنی چون زمین شو پست و بیهوش
 بیوسیدم زمین را سجده کردم
 که یعنی چون زمینم مست و مدهوش
 خدیو عالم بینش، چراغ عالم کشف
 که روح‌هاش به جان سجده می‌کنند از دور
 (ج ۳/ب ۱۳۱۱۵-۱۳۱۱۴)
 (ج ۳/ب ۱۲۲۰۷)

«زمین از دور بوسیدن کنایه از غایت ادب و تعظیم [است]» (محمد پادشاه، ۱۳۴۶: ص ۲۲۵). در این بیت، روحها برای ادای احترام به بزرگی از دور سجده می‌کنند و زمین می‌بوسند. علاوه بر آن در جای دیگر مولوی از بوسیدن نعل مرکب برای ادای احترام سخن می‌گوید:

چو روح قدس بیوسید نعل مرکب او
 ز نعل نعره بر آمد که حال و کار نگر
 (ج ۳/ب ۱۲۱۲۹)

۸-۴ سحر و جادو

از جمله اعمال و عادات مربوط به سحر و جادو که در دیوان بازتاب یافته، موارد زیر است:^{۲۳}

نعل در آتش گذاشتن

زان نعل تو در آتش کردند درین سودا
 تا هر دل سودایی در خود شرهی یابد
 (ج ۲/ب ۶۳۱۶)
 چه ایمن است دهم از خراج و نعل بها
 چون نعل ماست در آتش ز عشق تیز شرار
 (ج ۳/ب ۱۲۱۰۹)

در شیشه کردن دیو و پری

انواع آداب و رسوم در دیوان شمس و تحلیل انگیزه‌های آن

پری من به فسونها زبون شیشه نشد که کار او ز فسون و فسانه بیرون است
(ج ۱/ب ۵۱۶۰)

بیا ساقی کم‌آزارم که من از خویش بیزارم بنه بر دست، آن شیشه به قانون پری‌خوانی
(ج ۵/ب ۲۶۵۲۸)

البته مولوی در دیوان به آداب و رسوم اجتماعی دیگری نیز اشاره می‌کند که در دسته بندی پیشگفته براحتی جای نمی‌گیرد؛ چهار نمونه زیر از جمله آنها است:^{۲۴}

داغ نهادن بر غلامان

بر رخ هر کس که نیست داغ غلامی او گر پدر من بود دشمن و اغیارم اوست
(ج ۱/ب ۴۹۳۸)

ترک را تاجی به سر کایمان لقب دادم تو را بر رخ هندو نهاده داغ کین کفرست
(ج ۱/ب ۱۷۳۸)

کدام دل که بر او داغ بناگی تو نیست کدام داغ غمی کش نه ای دوا ای دل
(ج ۳/ب ۱۴۳۷۳)

طاس زدن هنگام خسوف

بین ای جان من کز بانگ طاسی مه بگرفته چون وا می‌گشاید

(ج ۲/ب ۷۰۰۳)

از بانگ طاس ماه بگرفته می‌گشاید ماهت منم گرفته بانگی زن ار تو طاسی
(ج ۶/ب ۳۱۱۸۴)

به شمشیر و کفن آمدن از شام ذات جحفه و از بصره ذات عرق با تیغ و با کفن شده اینجا که رینا
(ج ۱/ب ۲۱۸۹)

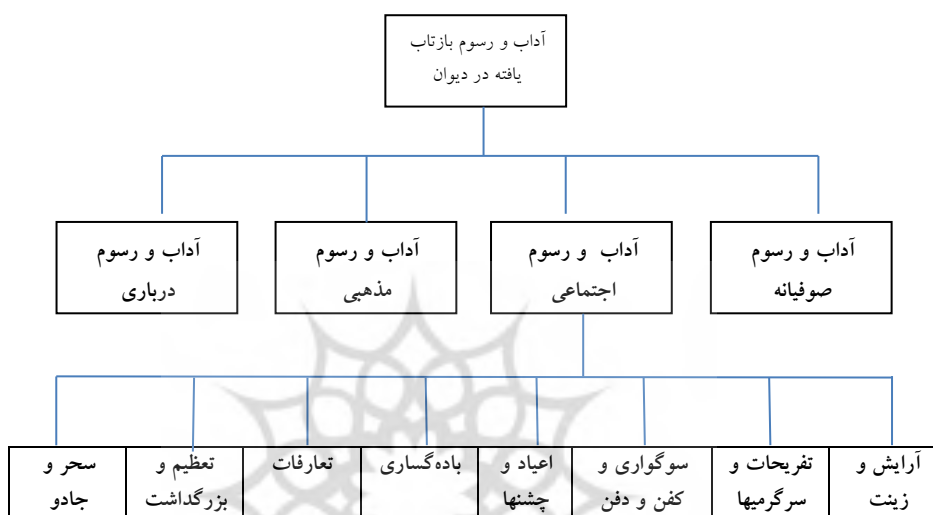
گویا از آداب و رسوم رایج در گذشته بوده است که برای بیان پایان خصومت و تسلیم با شمشیر و کفن به نزد کسی می‌رفته‌اند و بدین صورت تسلیم فرمان او شده یا عملاً اعلام پایان خصومت می‌کرده‌اند.^{۲۵}

ناف بر چیزی بردن^{۲۶}

همچو گل ناف تو بر خنده بریدست خدا لیک امروز مها نوع دگر می‌خندی
(ج ۶/ب ۳۰۴۳۸)

مادر چو داغ عشقت می دید در رخ من نافم بران برید او آن دم که من بزادم
(ج ۴/ب ۱۷۶۹۲)

دسته‌بندی ارائه شده در نمودار ذیل خلاصه شده است:



نتیجه‌گیری

با اینکه دیوان شمس در قالب غزل سروده شده و اثری عرفانی است و بازتاب‌دهنده افکار و تجربه عرفانی و احساسات و جوششهای درونی مولوی است و معمولاً در غزل نیز آداب و رسوم و عادات اجتماعی کمتر از قطعه و مثنوی نمود دارد، می‌توان نمونه‌های بسیاری از آداب و رسوم طبقات مختلف اجتماعی را در سراسر دیوان او نشان یافت. البته چنانکه آمد و در متن نوشتار نشان داده شد، انواع این آداب و رسوم (مذهبی، صوفیه و اجتماعی) غالباً جنبه ابزاری داشته و به طور غیرمستقیم و در کنار موضوع اصلی اثر و در جهت القای بهتر مقاصد و معانی گوینده و به دلایل و انگیزه‌های عرفانی و هنری به کار گرفته شده است؛ همچنین با مرور نمونه‌های یاد شده در متن ثابت می‌شود که آداب و رسوم شادی‌بخش، که حکایتگر عرفان بسطی و روحیه شاد شاعر است، بیشتر از سایر آداب در دیوان شمس، نمود و بروز یافته که نشانه روحیه شاد و عرفان بسطی مولانا است.

پی‌نوشت

۱. گزیده غزلیات شمس، گزیده غزلیات مولوی، شکوه شمس، تصویرگری در دیوان شمس، سیری در دیوان شمس و شروح مختلف مثنوی.
۲. مجله فرهنگ و مردم، ش ۲۳، ص ۲۴.
۳. همان، ۱۰.
۴. ر.ک: شفیع کدکنی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۲۵ و ۱۲۶، بحث «غزل داستانهای دیوان کبیر»، و غزل شماره ۴۱۴، ۶۴۳، ۶۷۰۹، و ۳۵۶۷.
۵. ر.ک: غزلِ مستان سلامت می‌کنند، جان را غلامت می‌کنند/ مستی ز جامت می‌کنند، مستان سلامت می‌کنند
۶. ای غم اگر مو شوی پیش منت بار نیست/ پر شکر است این مقام هیچ تو را کار نیست (همان، ج ۱، ب ۴۹۷۱)
۷. هر که حقش خنده دهد از دهنش خنده جهد/ تو اگر انکاری از او من همه اقرارم از او (همان، ج ۵، ب ۲۲۶۹۲)
۸. دیگر آداب و رسوم مذهبی در دیوان شمس: آمین گفتن، احرام بستن، بسم الله گفتن، به هفت آب شستن، تلبیه، ختنه‌سوران، خطبه خواندن در روز جمعه و عید، دست و دهان شستن برای غذا، تسبیح و سجاده داشتن، سوگند به قرآن، صدقه دادن، سلام کردن، طواف کردن، فاتحه خواندن، قربانی عید، لاحول گفتن، میهمان و میهمانی، یس خواندن بر سر محضر، خفتن و برخاستن به پهلو راست، خطبه خواندن در عید و غیره.
۹. غیر از موارد یادشده در متن مقاله، این مضمونها نیز جزو رسوم صوفیه است که در دیوان بدانها اشاره شده است: تسبیح و سجاده داشتن، خاموشی، خرقه‌پوشی، خرقه‌دوزی، خرقه سوزاندن، خرقه کبود پوشیدن، ذکر، زله، سماع، دهه، سه‌روزه و گلدایی کردن.
۱۰. ر.ک: هجویری، ۱۳۸۳: ص ۷۶.
۱۱. ر.ک: فروزانفر، بدیع‌الزمان، ۱۳۸۱، جزو دوم از دفتر اول، ص ۴۷۶. نیز شیمل، آن ماری، ۱۳۷۵: ص ۳۰۶.
۱۲. ر.ک: گولپینارلی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۴۱۱ تا ۴۱۲.
۱۳. از آداب و رسوم دربار این موارد نیز در دیوان دیده می‌شود: آذین بستن، اقطاع، باج و خراج، بازداری شاهان، برات، بر دارکشیدن، سکه زدن به نام پادشاه، طبل شادی زدن، نعل‌بها و تاج و کمر دادن، طبل جنگ زدن، طبل شادی، طبل عسس و غیره.
۱۴. ر.ک: گولپینارلی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۴۹.

۱۵. البته شاید بتوان گفت که مهرگان در اینجا منظور پاییز است که در مقابل بهار آمده است، نه مهرگان معروف چون در مورد مهرگان تنها همین مورد در دیوان دیده شد.
۱۶. از دیگر آداب کفن و دفن که در دیوان آمده، استفاده از تابوت، جامه دریدن در سوگ، روی خراشیدن در مصیبت، سیاه پوشیدن، طبل واپس، کفن کردن مرده و نهادن سنگ لحد است.
۱۷. از دیگر موارد: جفت و طاق، چوگان، حلقه ربایی، رسن بازی، شطرنج، نرد و غیره.
۱۸. از دیگر مواردی که در دیوان آمده است: جام و شیشه شکستن، جامه گرو کردن، حلقه زدن در بزم شراب، دور گرداندن جام، دوستگانی، ساقی‌گری غلامان، صبحی خوردن، لخلخه در دهان کردن، نقل و مزه شراب، نوشانوش گفتن، نواختن موسیقی در بزم شراب‌خواری.
۱۹. افیون از یونانی اپیون opium مبدل opos. لاتین اپیوم opium. تریاک، شیرۀ منجمد خشخاش (دهخدا). «اشاره است به اینکه گاهی برای افزونی بیهوشی حریفان افیون در شراب می‌ریخته‌اند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ص ۲۰۴)
۲۰. «سرده» به معنی بزرگ و رئیس ده و مجازاً به معنی ساقی و سردستهٔ باده‌خواران است (مولوی، ۱۳۵۷، ج ۷، فرهنگ نوادر لغات، ص ۳۲۷).
۲۱. نیز این موارد: تاج گل بر سر گذاشتن، سرمه کشیدن، عنبرینه انداختن.
۲۲. از این نمونه است: دست و پای بوسیدن که در دیوان به آن اشاره شده است.
۲۳. نمونه دیگر، افسون خواندن است.
۲۴. از دیگر موارد: ارمغان و رهاورد، کلاه کج نهادن، دعوت‌نامه برای میهمانی، تمیز کردن خانه برای رسیدن میهمان، نعل وارونه زدن، ختنه کردن، اسفند دودکردن، حدخواندن، دایه گرفتن برای فرزندان، طبل رحیل، طبل شادی، طبل واپس، سه طلاق دادن، گل چیدن در پگاه، مهمان‌خانه داشتن، نی زدن در مزارع، جامه دریدن از شوق (البته رسم صوفیانه نیز هست)، پوشاندن لباس والدین به کودک، سینه سیاه کردن، به استقبال رفتن و...
۲۵. در این باره ر.ک: دهخدا، ۱۳۳۹، ج ۱، ص ۳۴۷ و ۳۶۴.
۲۶. ر.ک: نجفی، ابوالحسن، ۱۳۷۸، ج ۲، ذیل ناف بر.

منابع

- افلاکی، احمدبن اخی ناطور؛ *مناقب العارفین*؛ ج ۱ و ۲، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۹.
- بیهقی، خواجه ابوالفضل محمدبن حسین؛ *تاریخ بیهقی*؛ به اهتمام دکتر غنی و دکتر فیاض؛ ج ۳، تهران: خواجه، ۱۳۶۳.
- خرمشاهی بهاءالدین؛ *حافظ‌نامه*؛ ج ۱، چ ۵، تهران: علمی و فرهنگی و صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۲.

انواع آداب و رسوم در دیوان شمس و تحلیل انگیزه‌های آن

- خلف تبریزی، محمدبن حسن بن خلف متخلص به برهان؛ **برهان قاطع**؛ به اهتمام دکتر معین؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- دهخدا، علی اکبر؛ **امثال و حکم**؛ ج ۱، تهران: امیر کبیر، ۱۳۳۹.
- ؛ **لغت نامه**، تهران: مؤسسه لغت نامه، ۱۳۲۵-۱۳۶۰.
- روح‌الامینی، محمود؛ **زمینه فرهنگ‌شناسی، تألیفی در انسان‌شناسی فرهنگی**؛ چ ۴، تهران: عطار، ۱۳۷۷.
- روحانی، رضا؛ «انگیزه‌های شاعری و منابع الهام مولوی در غزلیات شمس»، گوهر گویا؛ س اول، ش دوم (۱۳۸۶)، ص ۲۱۰ تا ۲۱۸.
- زرقانی، سیدمهدی؛ «تأویل غزلی از مولانا بر اساس نظریه یونگ»، **مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد**؛ ش ۱۵۲ (بهار ۱۳۸۵)، ص ۹۵-۱۱۴.
- سجادی، سید ضیاءالدین؛ **فرهنگ لغات و تعبیرات با شرح اعلام و مشکلات دیوان خاقانی شروانی**؛ ج ۲، تهران: زوار، ۱۳۷۴.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا؛ **غزلیات شمس تبریز**؛ تهران: سخن، ۱۳۸۸.
- شمیسا، سیروس؛ **فرهنگ اشارات ادبیات فارسی؛ اساطیر، سنن، اعتقادات، علوم**؛ تهران: فردوسی، ۱۳۷۷.
- ؛ **گزیده**؛ چ ۳، تهران: بنیاد، ۱۳۸۵.
- شیمل، آن‌ماری؛ **شکوه شمس**؛ ترجمه حسن لاهوتی؛ چ ۳، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.
- ؛ **من بادم و تو آتش**؛ ترجمه فریدون بدره‌ای؛ چ ۲، تهران: توس، ۱۳۸۰.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان؛ **شرح مثنوی شریف**؛ ج ۱، چ ۱، تهران: زوار، ۱۳۸۱.
- قزایی، مقدم امان‌الله؛ **انسان‌شناسی فرهنگی (مردم‌شناسی فرهنگی)**؛ چ ۲، تهران: ابجد، ۱۳۸۲.
- گولپینارلی، عبدالباقی؛ **نثر و شرح مثنوی شریف**؛ ترجمه و توضیح توفیق سبحانی؛ ج ۳، چ ۲، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴.
- گوهرین، سیدصادق؛ **فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی**؛ ج ۴ و ۵، چ ۲، تهران: زوار، ۱۳۴۶.
- محمد پادشاه متخلص به شاد؛ **آندراج، فرهنگ جامع فارسی**؛ ج ۱ و ۲، چ ۲، تهران: کتاب روشی خیام، ۱۳۶۳.
- محمد پادشاه (متخلص به شاد)؛ **فرهنگ مترادفات و اصطلاحات**؛ زیر نظر بیژن ترقی؛ چ ۲، تهران: خیام، ۱۳۴۶.

محمد بن منور؛ *اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید*؛ مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد رضا شفیعی کدکنی؛ ج ۲، تهران: آگاه، ۱۳۶۶.

مولوی، جلال‌الدین محمد؛ *کلیات شمس یا دیوان کبیر*؛ با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر؛ ج ۱-۱۰، چ ۲، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷.

هدایت، صادق؛ *نیرنگستان*؛ چ ۳، تهران: امیر کبیر، ۱۳۴۲.

هجویری، علی بن عثمان؛ *کشف‌المحجوب*؛ مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی؛ تهران: سروش، ۱۳۸۳.

